

حانات مشوی نکار از رنگ جولا کینا	مجدد خون بری از دیده روزن ترا
خون صد بار میریزی دی بندی خفت	نیت دلدیری وی از کشن لبت ترا
سولت از بوسیدن ان لب نداری منق	
چون رک لغت سحت از لب رک کردن ترا	
بر شد ز صغ طفالع از بسکه مسکن ما	رنگ بریده آید برون ز روزن ما
چون کل بباله ما از اب خاک رنگست	سروست نیشته ما زمست گلشن ما
اخر حجت ما با بکار جانان است	حال رخ صغم شده داغ برهن ما
از چوش ناتوانی اما ده فشانم	افند ز دیده مورانش بجرمن ما
رنگ بریده نابی نقشش با نباشد	از لبس کرانی اول جا کرده در تن ما
یکچاشنه مار خجیر کشت ما را	موج شکسته پای شد جین دامن ما
از خلقه امیران بوی شهادت	باشد ز این تیغ زنجیر کردن ما
بام در دل ما فریاد خیر ستوست	باشد ز خاک بلبیل دیوار گلشن ما
تدبیری نباید هرگز بکار مردم	حار قدم بشود سبز از اب سون ما
شوک کسی نگرود از ما شکسته خاطر	
اب خزر باشد سنگ فلاخ را	
چون صفای موج ز ندصح بناگوش ترا	قطره سیر کد اب در گوش ترا
نیت در ویش ترا بچهره ای	میشود اینسینه از دیده نگد گوش ترا
رحم بر خاطر اشفته ما کن تا چند	کاکل مشک فشان بوسه دهد ترا
ان سیه مست جویا بر کنارت نکوت	

ز برق گرمی فکر اهل استدلال مسود	فدا از رفتن گرم خودانش پای چو
سپندانش بی طاقتی کرده است دلها	نکهدارد خدا چشم بدان حال نکین
بشکر انیک از هم صحتان تازه جویند	مکن ز نه از خاطر برون یاران پرین
صواب موج کبیل حلقه شمیر غمغیان	که از مهاب میریزند رنگ حان زین را
ز ضعف طالع خود بر نمیدارم سر از بالید	سرودای حال یار باشد روی بالین
بجشم منیاید بیستون اینسینه از وخت	جبال عکس تیرین میکم تصویر تیرین
نید باشد از منق حکم قطع سعی بولک	
بود مهر چو شوی تخم کل مضمون رنگین	
نبود نقش باطل اندیشه پاک برون	ایسته راست خوانده عکس خط نکین
نسبت پستی ما بسیار سر بلند است	آورده اندک ما با از آسمان زمین
از موج جلوه او غیر توان گرفت	انگنده بستر با پای از لطف غیرین
از بسکه گرم بود کشتیم بجاک کوشش	چون لال از زار کردم داغ ان کل زمین
تا کرده با نکارین چشم رکاب موج است	تا کشته جامه گلگون دل خون شده است
از خاک تا قیامت چشم کلیم روی دل	هر جا که برفشند از ناز استین
موج چون می میرند از بسکه رنگ زین ترا	چون جناب باده گلگونست بهر این ترا
میرسد گلگون با وض دیده از سیر جی	بسکه رنگین شد نگاه از دیدن گلشن ترا
از رنگت بسکه قفا دیت اندام لطیف	حار ریزد موج بوی کل بر پیر این ترا
بسکه سلوه تماشا از با وض کردنت	میچاید همچون عرق از گوشه دامن ترا
بار سنبل بر نمیدارد بیاض ما بهشما	منت بکوز کاکل نیست در کردن ترا

کمزش

حرفه